

## زمینه‌های پیدایش فاشیسم

سید حسن شجاعی دیوکلائی

دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی تهران

### چکیده

اصولاً یکی از راههای شناخت هرچه بهتر یک پدیده تاریخی، بررسی زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری آن پدیده است. از این‌رو، فاشیسم هم به عنوان یک پدیده تاریخی که به تشکیل حکومت در چند کشور از آن میان، آلمان و ایتالیا نائل آمده از این قائله مستثنی نیست. کشورهایی که نظام‌های فاشیستی در آن‌ها به حکومت رسیدند، قبل از سلطه فاشیسم دارای شرایط خاص، اما مشابه تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و روانی بودند. این مورد مخصوصاً درباره دو کشور آلمان و ایتالیا بیشتر صدق می‌کند. مقاله حاضر که در صدد بررسی این شرایط است با این غرض که شرایط مشابه سیاسی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و روانی دو کشور آلمان و ایتالیا پس از جنگ جهانی اول در شکل‌گیری فاشیسم در این کشورها موثر بوده است. شاید در همان ابتدای این فرضیه با استدلال به این نکته که آلمان در جناح شکست خورده و ایتالیا در جناح پیروز جنگ بوده غلط به نظر برسد، ولی بررسی دقیق تاریخ ایتالیا پس از جنگ نشان می‌دهد که این کشور هیچ نشانی از یک کشور پیروز در جنگ نداشت و این امر موجب نارضایتی شدید مردم این کشور مخصوصاً از دستاوردهای صلح و رسانی گردیده بود. در این زمینه میان مردم دو کشور احساس مشترک وجود داشت که آن احساس نارضایتی و سرخوردگی از نتیجه جنگ بود که بحران‌های اقتصادی و اجتماعی آن را تشدید می‌کرد و در نهایت آنان را با این طرز فکر که فاشیسم می‌تواند آن‌ها را از این بحران نجات دهد، به سوی فاشیسم سوق داد.

کلید واژه‌ها: فاشیسم، ایتالیا، نازی‌ها، آلمان، سرمایه‌داری، هیتلر.

## ۱. اروپا پس از جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول که زمینه‌های آن در دوران صلح مسلح (۱۸۱۴-۱۹۱۷) در اروپا ایجاد شد با قتل و لیعهد اتریش بدست یک جوان صربستانی، با اعلام جنگ اتریش به صربستان در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ آغاز شد و در نهایت پس از چهارسال در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ با تسليم امپراطوری آلمان و با شکست نیروهای متحده به پایان رسید. اما این پایان کار نبود آثار و عواقب جنگ تا دهه‌ها بعد بر اوضاع اروپا و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ان تأثیر گذاشت.

تأثیرهای اجتماعی جنگ بسیار عمیق بود. عمدۀ ترین تأثیر اجتماعی جنگ، حجم وسیعی از کشته‌ها بود که منجر به کاهش شدید جمعیت در اروپا شد. در طول چهار سال جنگ علاوه بر خیل عظیم مجروحان و آن‌هایی که دچار نقص عضو شدند، حدوداً هشت میلیون نفر از جمعیت اروپا در کام مرگ فرو رفتند. در این میان اگر روسیه را کنار بگذاریم؛ بلژیک با چهارصد و چهل هزار نفر، صربستان با سیصدهزار نفر، آلمان با یک میلیون و هفتصدهزار نفر، فرانسه با یک میلیون و سیصدهزار نفر، انگلستان با هفتصد و چهل هزار نفر و ایتالیا با چهارصد و شصت هزار نفر دارای بیشترین تلفات بودند (۱).

حجم بالای تلفات انسانی در جنگ در درجه اول تأثیر خود را بر کیفیت و کمیت طبقات اجتماعی و کارکرد آن‌ها گذاشت. بدین ترتیب که در سراسر اروپایی بعد از جنگ اشرافیت روبه زوال نهاد. اشرافیت پس از جنگ قدرت سیاسی خود را با از دست دادن آرای سیاسی خود در انتخابات از دست داد. همچنین جنگ موجب شد تا آمیختگی شدیدی در جبهه‌ها و در میان سنگرهای، بین طبقات اجتماعی بوجود بیاید و این امر شکاف میان اشراف و طبقات دیگر را کم کرد و از ایهت آن‌ها در انتظار مردم عادی کاست. علاوه بر این سقوط امپراطوری‌های آلمان، اتریش، روسیه و عثمانی در جنگ موجب سقوط پایگاه اجتماعی اشرافیت در اروپا و یا لااقل در نزد مردم این کشورها شد. (۲)

اما در این میان سرمایه داری بزرگ از جنگ چندان متضرر نشد. اعضای این طبقه قادری را که پیش از جنگ بدست آورده بودند از طریق تولید مهمات، تدارکات نظامی و دادن وام به دولت‌ها، در جنگ حفظ کردند و از این راه بر ثروت و موقعیت خود افزودند. طبقات متوسط هم اگرچه میزان بالای مرگ و میر را در جنگ داشتند و تورم بعد از جنگ نیز به پس‌اندازهای آن‌ها لطمه وارد کرد، ولی اعضای این طبقه تاحدی توانستند از

آسیب‌های جنگ در امان بمانند و حتی از طریق شرکت در فعالیت‌های جنگی و ورود به دستگاه‌های دولتی فرصتی برای صعود اجتماعی خود بیابند (۳).

اما طبقه‌های دهقان و کارگر که بار سنگینی را در جنگ بر دوش داشتندو در پیاده نظام خدمت می‌کردند، در پایان جنگ سود چندانی از آن نبرد. اعضای این طبقه در کشورهای پیروز تنها می‌توانستند از پیروزی‌های ملی خود ببالند، بدون آنکه بهره‌های از آن ببرند. در کشورهای مغلوب اعضای این طبقه که سرخورده و ناراضی از نتایج جنگ بودند؛ و در اثر چنین حالتی بود که به دو گرایش سیاسی افراطی فاشیسم و کمونیسم گرایش پیدا کردند (۴).

جنگ جهانی اول بیشترین تأثیرات اجتماعی خود را در نقش، پایگاه و منزلت اجتماعی زنان به جای گذاشت. اشتغال مردان در جبهه‌های جنگ موجب استفاده از نیروی کار زنان در کارخانه‌ها، ادارات، بیمارستان‌ها و حتی مشاغل مردانه نظیر رانندگی اتوبوس‌شد. بعنوان مثال در کارخانه‌های مهمات‌سازی انگلستان در سال‌های جنگ در مقابل هر مرد سه زن استخدام می‌کردند. با این وجود زنان پس از جنگ حاضر نبودند شغل خود را رها کنند و به چهار دیواری خانه‌های خود و انجام کارهای خانه‌داری برگردند. لذا جنگ برای بسیاری از مردان این واقعیت را ثابت کرد که زنان از عهده انجام کارهای زیادی برخواهند آمد که این مسئله در افزایش حقوق زنان در جامعه، بخصوص در برخورداری آنان از حق رأی مؤثر بود (۵).

اما جنگ تأثیرات اقتصادی خود را بر اروپا به صورت بحران‌های مخرب اقتصادی به جای گذاشت. پس از جنگ بیکاری شیوع یافت. جمع زیادی از بیکاران را سربازان بازگشته از جنگ تشکیل می‌دادند. این افرادیکی از مشکلات عمده دولت‌ها پس از جنگ بودند، زیرا تعداد زیادی از این سربازان قادر نبودند خود را با محیط غیرنظمی و شرایط پس از جنگ وفق دهند. این گروه‌ها یکی از عوامل عدمه آشوب‌ها و بحران‌های سیاسی-اجتماعی بودند و بعدها نیز در شکل بخشیدن به جریان‌ها و تشکل‌های سیاسی افراطی نقش اساسی داشتند (۶). به این افراد باید بیکاران کارخانه‌ها و صنایعی که به جنگ مربوط می‌شدند اضافه کرد که پس از جنگ کارآیی خود را از دست داده و ورشکسته و تعطیل شدند.

افزایش قیمت‌ها و کاهش ارزش پول از دیگر مشکلات کشورهای درگیر در جنگ بود.

کاهش ارزش پول در آلمان پس از جنگ به اندازه‌های بود که مردم از پول کاغذی برای روشن کردن، اجاق‌های خود استفاده می‌کردند. دولت‌هایی که با مشکلاتی از این دست مواجه بودند به طرق مختلف سعی کردند این مشکلات را حل کنند. بیشتر این کشورها سعی کردند بر اقتصاد ملی خود تکیه کنند و بر این اساس با افزایش حقوق گمرکی و جلوگیری از واردات سعی در تشویق صنایع داخلی نمودند که این امر نیز خود موجب لطمہ زدن به تجارت بین‌المللی می‌شد (۷). همچنین بسیاری از کشورها استفاده از طلا بعنوان پشتوانه پول رایج خود را کنار نهادند (۸).

یکی دیگر از مشکلات اقتصادی که کشورهای مغلوب با آن درگیر بودند؛ مسئله پرداخت غرامت و بدهی‌های جنگ بود که منجر به بروز بحران‌های شدید سیاسی و حتی جنگ شد. برای نمونه می‌توان از اشغال منطقه صنعتی رور آلمان توسط فرانسه نام برد. سازش ناپذیری طرف‌های درگیر در این قضیه، ارائه راه حل‌ها را غیرممکن ساخت. آمریکا که عمدت‌ترین کشورهای پرداخت کننده وام به متفقین بود، اصرار داشت که وام‌های جنگ باید بوسیله بدهکاران اصلی پرداخته شود (۹). این درحالی بود که متفقین و در رأس آن‌ها انگلستان و فرانسه پرداخت بدهی‌ها را مشروط به دریافت غرامت از مغلوبین در جنگ علی‌الخصوص آلمان می‌کردند (۱۰). لذا تلاش‌های بی‌ثمر برای وصول بدهی‌ها و غرامت‌های جنگ، فضای سیاسی اروپا را مسموم و عملکردهای اقتصادی را با مشکل مواجه می‌کرد و همانطور که گفته شد در برخی موارد منجر به بروز جنگ و یا تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی می‌شد. در چنین جو مسمومی بود که اروپا به مرور شاهد بروز تمایلات فاشیستی در آلمان و ایتالیا شد.

## ۲. زمینه‌های تاریخی- سیاسی فاشیسم

قبل از پرداختن به مبحث زمینه‌های تاریخی پیدایش فاشیسم ذکر این نکته ضروری است که حکومت‌های فاشیستی مخصوصاً در ایتالیا و آلمان ادعای احیاء گذشته درخشان تاریخی خود را داشتند. فاشیست‌های ایتالیا قصد داشتند تا عظمت و شکوه امپراطوری روم باستان را احیاء کنند. لذا به همین خاطرسی می‌کردند نمادهای آن دوره مانند سلام فاشیستی را احیاء کنند. حتی خود کلمه فاشیسم برگرفته از امپراطوری روم باستان بود. این اصطلاح از کلمه فاشیو (۱۱) یا فاشس (۱۲) اقتباس شده بود که نشانه قدرت در امپراطوری روم باستان بود (۱۳). فاشس تبر و ترکه‌های به هم پیوسته بود که توسط مأموران به نشانه

قدرت در جلوی فرمانداران رومی حمل می شد (۱۴). ترکه نشانه مجازات و تبر نشانه اعدام بود و در مجموع بیانگر قدرت فرمانداران بود (۱۵). نازی ها نیز ادعای تاسیس رایش سوم را داشتند. رایش در آلمان مفهوم تاریخی داشت. تا قبل از روی کار آمدن نازی ها دو رایش در آلمان بوجود آمده بود. رایش اول همان امپراتوری مقدس روم در قرون وسطی بود. رایش دوم هم پس از غلبه پروس بر فرانسه و وحدت آلمان بوسیله بیسمارک ایجاد شد و رایش سوم نیز در سال ۱۹۳۳ توسط هیتلر تأسیس شد. خود هیتلر هم معتقد بود که حکومت وی این نام (رایش) را زنده می کند. همچنین فروش کارت پستال هایی از تصاویر فردیک بزرگ، بیسمارک، هیندنبورگ و هیتلر نیز این تسلسل تاریخی و این ادعا در مورد احیای حکومت رایش را تأیید می کند (۱۶).

اما در مورد زمینه های تاریخی پیدایش فاشیسم در ایتالیا و آلمان باید به سه نکته توجه شود: اول، ضعف بورژوازی در این کشورها و عدم شکل گیری انقلابات خشن بورژوازی که بر اثر آن نظام سنتی قدیم از بین برود. دوم، سابقه طولانی رژیم های استبدادی و عدم تجربه سنت های لیبرالی و سوم، مستله امپریالیسم.

تجربه نشان داده است که از نظر تاریخی انقلابات فاشیستی در جوامعی شکل می گیرد که انقلاب های خشنونت بار بورژوا دمکراتیک را تجربه نکرده اند (۱۷). آلمان و ایتالیا نمونه بارز این تجربه هستند. عدم شکل گیری این انقلابات ناشی از ضعف بورژوازی در این کشورها بود. ضعف بورژوازی ایتالیا ناشی از تشتت سیاسی و تحقق دیرهنگام وحدت ملی بود، که موجب شد بورژوازی ایتالیا حالت تهاجمی خود را نسبت به فنودالیسم این کشور از دست بدهد. بورژوازی آلمان نیز به علت تحقق دیرهنگام وحدت ملی، تشتت سیاسی و تغییر مسیر تجاری از مرکز اروپا به اقیانوس اطلس روبه زوال رفت و در مقابل فنودالیسم این کشور تضعیف شد (۱۸).

اما انقلاب بورژوا دمکراتیک چه تأثیری می توانست بر عدم شکل گیری فاشیسم داشته باشد؟ از آنجا که اینگونه کشورها که در آن ها انقلاب بورژوازی شکل نگرفت، در روابط تجاری و سیاسی قرن نوزدهم و رقابت های ناسیونالیستی آن دوره نسبت به کشورهایی که انقلاب در آنها شکل گرفت عقب مانده بودند. در بخش های طبقات بالای این کشورها بخصوص در میان اشراف این طرز فکر به وجود آمد که برای تحکیم مبانی ملی خود باید به اصلاح از بالا دست بزنند. اینگونه اصلاحات اگرچه سریع بود و در برخی موارد موجبات

توسعه اقتصادی را فراهم آورد ولی مانند انقلابات دمکراتیک از نظر اجتماعی فraigیر نبود و جامعه سنتی را به طور کامل تخریب نکرد و درنتیجه دوگانگی بوجود آورد که زمینه‌های پیدایش فاشیسم را فراهم کرد. این دوگانگی ناشی از تعارض میان سنت و مدرنیسم بود که در مبحث مربوط به زمینه‌های روانی فاشیسم به آن پرداخته خواهد شد.

دو میان عامل تاریخی پیدایش فاشیسم سابقه طولانی رژیم‌های استبدادی و عدم تجربه سنت‌های لیبرالی در آلمان و ایتالیا بود. در این کشورها سنت‌های استبدادی نه تنها در شکل دادن به روحیات طبقه پایین جامعه مؤثر بود، بلکه در طرز رفتار طبقه حاکم نیز مؤثر بود (۱۹). از آنجایی که این سنت‌های تازه رشد یافته لیبرالی به رشد سوسیالیسم و احزاب کارگری کمک می‌کرد، و این مسئله نیز به دلایلی که بعداً در زمینه‌های اجتماعی- اقتصادی فاشیسم ذکر می‌شود، موجبات عدم رضایت طبقات حاکم اعم از بورژوازی بزرگ اشراف زمیندار و حتی طبقات متوسط را فراهم می‌کرد. لذا این مسئله در گرایش طبقات اجتماعی این دو کشور به سنت‌های استبدادی گذشته در اشکال جدیدش یعنی نازیسم و فاشیسم برای سرکوبی سوسیالیسم و فعالیت‌های احزاب و سندیکاهای کارگری کمک می‌کرد.

سومین عامل پیدایش فاشیسم عامل امپریالیستی است؛ از آنجا که ایتالیا و آلمان در رقابت‌های امپریالیستی و استعماری نسبت به کشورهای دیگر نظیر انگلستان، فرانسه، اسپانیا و پرتغال به علت تشتبه سیاسی و تحقق دیرهنگام وحدت ملی عقبتر بودند، نتوانستند در این زمینه نیازهای خود را برطرف کنند. لذا این دو کشور (خصوصاً آلمان) بعد از اینکه در سایه وحدت سیاسی و ملی خود نتوانستند به پیشرفت صنعتی و در نتیجه مازاد تولید دست یابند نیازهای امپریالیستی آن‌ها نمودار شد (۲۰). لذا جنگ جهانی اول نیز تحت تأثیر این مسئله برای برهمن زدن نظم جهانی امپریالیستی- استعماری از سوی آلمان بوجود آمد. بعد از جنگ هم اگرچه آلمان با شکست مواجه شد. ولی این شکست به هیچ وجه امپریالیسم آلمان را تضعیف نکرد تا به کلی از هدف‌هاییش دست بردارد. آلمان بعد از آنکه در سال ۱۹۱۸ انقلاب سوسیالیستی خود را درهم شکست بار دیگر بفکر توسعه طلبی نظامی افتاد.

ایتالیا هم اگرچه در جنگ جهانی اول در ردیف دول فاتح جنگیده بود ولی به اهداف امپریالیستی خود در ایسٹریا، دالماسی، قسمت‌هایی از مستعمرات شمالی آفریقا و آلبانی

دست نیافت و این خواسته‌های امپریالیستی همچنان باقی ماند (۲۱). لیبرال‌های ایتالیا بعد از جنگ توافقی تحقق بخشیدن به این خواسته‌ها را نداشتند. پس سرمایه‌داری ایتالیا در پی حکومتی برای تحقق بخشیدن به این خواسته‌های امپریالیستی بود (۲۲).

به طور کلی با توجه به شرایط یکسان تاریخی - امپریالیستی ایتالیا و آلمان، سرمایه‌داری این دو کشور، برای تحقق بخشیدن به خواسته‌های خود، نیاز به حکومتی داشتند که اولاً داعیه امپریالیستی داشته باشد. و ثانیاً بتواند احزاب سوسیالیستی را که مخالف این دیدگاه بودند و در این کشورها جریان قوی محسوب می‌شدند سروکوب کند. تنها حزب یا گروهی که در آن شرایط بحرانی می‌توانست با چنین ویژگی‌هایی تشکیل حکومت دهند فاشیست‌ها و نازیها بودند.

اما در زمینه‌های سیاسی پیادیش فاشیسم و نازیسم به دو نکته باید توجه شود. اول نارضایتی مردم ایتالیا و آلمان از نتیجه جنگ، و دوم، سیاست طبقه حاکم این دو کشور در مقابل احزاب و گروه‌های فاشیستی، این نارضایتی از نتایج جنگ به دو شکل نمودار شد. ۱. نارضایتی از دول بیگانه؛ ۲. نارضایتی از سیاستمداران داخلی. از نظر ایتالیائی‌ها آنچه که پیروزی در جنگ تلقی می‌شد توسط دول قدرتمند در عهدنامه ورسای مثله شد، چرا که هرچند ایتالیائی‌ها در طرف فاتح جنگ قرار داشتند، اما مردم آن احساس می‌کردند صلح را باختند و در واقع می‌توان گفت که این قدرت‌های اروپایی غربی بخصوص انگلیس و فرانسه بودند که حق ایتالیا را به آن‌ها ندادند. این احساس نارضایتی ایتالیا از دول قدرتمند در کنفرانس ورسای از سه علت ناشی می‌شد. اول در مورد قلمرو مستعمراتی، که ایتالیائی‌ها انتظار داشتند پس از جنگ به آن‌ها واگذار شود. دوم مسئله سرزمین دالماسی که ناسیونالیست‌های ایتالیا علاقه داشتند آن را به ایتالیا منضم کنند. و سوم مسئله فیوم بود که ایتالیا برآن ادعای ارضی داشت ولی به ایتالیا واگذار نشد (۲۳).

نارضایتی از سیاستمداران داخلی ناشی از آن بود که از نظر مردم آنان از توافقی لازم برای چانه زدن در کنفرانس صلح ورسای برخوردار نبودند و آنگونه که شایسته ایتالیا به عنوان یکی از طرف‌های درگیر در جناح پیروز در جنگ بود؛ نتوانستند سهم خواهی کنند. بر اثر این طرز فکر در بین مردم ایتالیا این اعتقاد وجود داشت که: «سریازان ایتالیا جنگ را پیروز شدند ولی سیاستمداران آن‌ها صلح را باختند». (۲۴) در آلمان نیز نارضایتی از نتایج جنگ در غالب نظرهای مختلفی ارائه می‌شد. «گروهی معتقد بودند که شکست در

جبهه جنگ نبوده بلکه به آلمان خیانت شد. برخی می‌گفتند سیاستمداران سوسیالیست از پشت به آنان خنجر زدند و برخی دیگر یهود را عامل شکست آلمان می‌دانستند.» (۲۵) در چنین شرایطی که مردم دو کشور از تاثیج جنگ احساس سرشکستگی و کینه می‌کردند، آنچه که این احساسات را تسکین می‌داد؛ شعارهای نازیسم و فاشیسم در احیای عظمت ملی و گرفتن انتقام از عاملین شکست بود.

دومین عامل سیاسی که زمینه پیدایش فاشیسم را فراهم کرد سیاست طبقه حاکم ایتالیا و آلمان یعنی بورژوازی یا سرمایه‌داری بزرگ در مقابل بحران‌های پس از جنگ بود. شرایط بحرانی که ایتالیا و آلمان پس از جنگ با آن مواجه شدند، موجبات فقر و نارضایتی شدید مردم را پدید آورد که هر لحظه امکان قیام بپدیداری نظام اجتماعی موجود را فراهم می‌کرد. لذا از لحاظ حفظ منافع طبقه حاکم لازم بود به طریقی این نارضایتی مهار شود؛ فاشیسم که اقسام وسیعی از مردم را با خاستگاه‌های طبقاتی مختلف به دور خود جمع کرده بود، این نقش را برای طبقه حاکم ایفا می‌کرد. کارکرد فاشیسم برای طبقه حاکم اینگونه بود که او لا فاشیسم به اصول نظام اجتماعی حاکم و مالکیت خصوصی حمله نمی‌کرد، بلکه فقط از برخی عوارض این نظام انتقاد می‌کرد و با جدیت تمام از مالکیت خصوصی دفاع می‌کرد. ثانیاً رابطه بین سرمایه‌داری و بحران‌های اقتصادی را مخفی نگه می‌داشت و در عوض خشم توده‌ها را به سوی اقلیت‌های داخلی نظیر یهودیان و یا برخی از احزاب سیاسی نظیر احزاب سوسیالیست منحرف می‌ساخت. و در واقع با جلوه‌دادن سوسیالیسم بعنوان دشمن مردم و علت تمام نابسامانی‌ها از یک طرف، و بکارگرفتن جنبش فاشیستی بعنوان وسیله ترور و انهدام سازمان‌های کارگری از طرف دیگر می‌توانست از این نیروها برای دفاع از نظام سرمایه‌داری کمک گیرد. (۲۶)

تجربه نشان داده که تنها بحران‌های اقتصادی- اجتماعی برای دستیابی فاشیسم به قدرت کافی نیست بلکه لازم است این جنبش از جانب طبقه حاکم حمایت شود و با کمک آن به قدرت دست یابد. در رابطه فاشیسم با سرمایه‌داری بزرگ، باید به این نکته توجه کرد که سرمایه‌داری بزرگ فاشیسم را با برنامه‌های از پیش تعیین شده برای کنترل نارضایتی‌های موجود و یا سرکوب احزاب کارگری بوجود نمی‌آورد و حمایت نمی‌کند. بلکه این کمک و حمایت زمانی صورت می‌گیرد که سرمایه‌داری بزرگ ناچار است برای کنترل وضع موجود از جنبش فاشیسم که بر اثر شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خاص

جامعه بوجود آمد کمک بگیرد و با حمایت از جنبش، خود را از خطر سرنگونی توسط دشمن خطرناک‌تر مانند احزاب سوسیالیستی و سندیکاهای کارگری نجات دهد (۲۷). حمایت سرمایه‌داری بزرگ بعنوان طبقه حاکم بر جامعه، علاوه بر کمک‌های مالی بصورت‌های مختلف ارائه می‌گردید. مثلاً پلیس ترورهای فاشیستی را تحمل می‌کرد (۲۸). دستگاه قضایی فعالیت‌ها و نقشه‌های کودتای فاشیستی را نادیده می‌گرفت (۲۹). ارتش به تسليح گروه‌های فاشیستی کمک می‌کرد و یا به کسب قدرت فاشیست‌ها روی خوش نشان می‌داد. و مطبوعات بورژوازی نیز در جلب نظر مردم برای فاشیست‌ها فعالیت می‌کرد. چنین شرایطی در نوامبر ۱۹۳۲ در آلمان فراهم آمد. در این هنگام صاحبان بانفوذ صنایع، بانکداران و مالکان عمدۀ کتابی از رئیس جمهور آلمان هیندنبورگ خواستار انتساب هیتلر به صدراعظمی گردیدند. حمایت طبقه بالای جامعه ایتالیا از فاشیسم بیشتر بود. دستگاه ارتش و پلیس ایتالیا نه تنها به فاشیست‌ها اسلحه می‌دادند بلکه خودشان در فعالیت‌های تروریستی آن‌ها شرکت می‌کردند. در اکتبر ۱۹۲۰ وزیر جنگ ایتالیا به افسران ذخیره‌ای که در آستانه معافیت از ارتش بودند ماموریت داد تا برای گروه‌های فاشیستی تشکیلات مشابه ارتش پدید بیاورند. همچنین وی مقرر کرد تا هشتاد درصد حقوق این افسران را دولت پرداخت کند. کانون مدیران بانک‌ها هم برای تأمین هزینه پیشروی به سوی روم بیست میلیون لیره کمک کردند و همراه با مدیران بانفوذ اتحادیه صاحبان صنایع کشاورزی، تلگرافی برای سالاندرا مخابرہ کردند و خواستار تشکیل دولت از سوی موسولینی شدند (۳۰).

### **۳. زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی پیدایش فاشیسم**

قبل از هرچیز باید این نکته را تذکر داد که تفکیک کردن زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی پیدایش فاشیسم و پرداختن به آن‌ها بصورت جداگانه کاری دشوار است، زیرا این دو مقوله بصورت بسیار پیچیده‌ای به هم گره خورده‌اند. فاشیسم جنبشی بود که گروه‌ها و طبقات مختلف را با منافع متضاد در بر می‌گرفت. آنچه که باعث گرایش این گروه‌های متفاوت به فاشیسم می‌شد گرایش، در درجه اول بحران‌های اقتصادی - اجتماعی پس از جنگ جهانی اول و سپس شعارها و راه حل‌های فاشیسم برای حل این بحران‌ها بود. به طوری که هریک از این شعارها و راه حل‌ها به مذاق یکی از این گروه‌ها و طبقات سازگار می‌آمد. و آنان را تشویق به پیوستن به فاشیسم می‌کرد.

وضعیت اقتصادی ایتالیا در پایان جنگ به گونه‌ای بود که این کشور به یک کشور نیمه پیشرفت‌هشی بود تا پیشرفت‌هاروپائی. در سال ۱۹۲۰ درآمد سرانه این کشور به سختی با درآمد سرانه بریتانیا و آمریکا در اوایل قرن نوزدهم برابری می‌کرد. میزان درآمد سرانه در شمال و جنوب ایتالیا تفاوت فاحش داشت (۳۱). جنگ که هزینه‌های سنگین را بر دوش مردم ایتالیا گذاشته بود، تنها ثمره‌اش یک مشت اراضی کم‌ارزش بود. هزینه‌های جنگ دو برابر مخارج این کشور، بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۱ بود. ایتالیا هزینه‌های این جنگ را با گرفتن وام از متفقین تأمین می‌کرد که با قطع شدن جریان این وام‌ها پس از جنگ مشکلات اقتصادی ایتالیا افزایش یافت. علاوه بر این دولت هم که در جریان جنگ وعده تقسیم عادلانه اراضی را به سریازان داده بود، توانست از انجام تعهدات خود برآید. لذا پس از بازگشت سریازان از میدان‌های جنگ ایتالیا دچار هرج و مرج بیشتری شد. (۳۲) سریازان اراضی مالکان را غصب کردند، زارعان مستأجر از پرداخت اجراء خودداری ورزیدند. کارگران هم که به آن‌ها وعده افزایش حقوق و دستمزد داده شده بود بر اثر عدم تحقق خواسته‌هایشان دست به اشغال کارخانه‌ها زدند و خواستار شرکت در امور مربوط به اداره کارخانه‌ها شدند. (۳۳)

مشکلات اقتصادی آلمان بعد از جنگ جهانی اول به مراتب شدیدتر بود. آلمان بعد از جنگ مستعمرات خود را از دست داد. این مستعمرات تحت قیومیت فرانسه و انگلستان درآمد. علاوه بر مستعمرات، قسمت‌هایی از خاک آلمان علی‌الخصوص ناحیه صنعتی رور آلمان بعنوان غرامت از خاک این کشور جدا و به فرانسه منظم شد. اما مشکل اصلی اقتصادی آلمان پرداخت غرامت جنگی بود که کشورهای پیروز به‌ویژه فرانسه و انگلستان از آلمان مطالبه می‌کردند. همچنین تورم و کاهش ارزش مارک از دیگر مشکلات اقتصادی آلمان پس از جنگ بود (۳۴). تورم به گونه‌ای بود که هیچ فروشنده‌ای قادر نبود که به اجناس خود برچسب قیمت بزند زیرا ناگزیر بود، ساعت به ساعت قیمت آن را افزایش دهد. کاهش ارزش مارک نیز در این بین بسیار مشهود بود. به طوری که براساس آمار رایش بانک در اول ژوئن ۱۹۲۲، یک دلار آمریکا با یکصد و هشتاد و شش مارک آلمان برابری می‌کرد (۳۵). در سال ۱۹۲۳، بیست و سه درصد از اعضای اتحادیه‌های کارگری بیکار شدند و چهل و هفت درصد بصورت پاره وقت کار می‌کردند و در همان حال یک چهارم دانش‌آموزان مدارس برلین دچار سوء‌تعذیب بودند (۳۶).

در چنین شرایطی بود که فاشیسم و نازیسم سربرآورند. طبقات گوناگون اجتماعی هریک با انگیزه‌هایی و منافع خاص اقتصادی- اجتماعی خود به دعوت فاشیسم و نازیسم پاسخ دادند. چنین حالتی را ویسنت اندره در کتاب خود این گونه توصیف می‌کند: «بعضی از مفسران آئینه جادویی را به یاد می‌آورند که هرکس چه طرفدار حکومت نظامیگری، چه ارتقای و چه صلح طلب افراطی جناح چپ می‌تواند تمایلات ملی خود را در آن ببیند.» (۳۷)

با ذکر این مقدمه سعی می‌شود تا به بررسی برخی از طبقاتی که به فاشیسم پیوستند و همچنین به علل و انگیزه‌های آنان پرداخته شود. مهم‌ترین این طبقات عبارتند از: نظامیان، اعضای طبقات متوسط و سرمایه‌داری بزرگ که زیان دیده‌ترین طبقات از جنگ و شرایط اجتماعی- اقتصادی پس از آن بودند.

نظامیان یکی از این طبقات اجتماعی بودند که از جنگ زیان دیده بودند. آن‌ها پس از جنگ شغل شان را از دست داده بودند و دچار بیکاری شدند. آن‌ها می‌خواستند مجدداً به صفوف ارتش بازگردند و آن را براساس مدل موردنظر خود بازسازی کنند. اما این درحالی بود که جامعه جهانی بر اثر خستگی ناشی از جنگ به دنبال صلح و جلوگیری از گسترش نظامیگری بود (۳۸). لذا نیروهای نظامی برای نایل شدن به شرایط آرمانی خود به سوی فاشیسم که به شدت تمایلات میلیتاریستی و امپریالیستی داشت گرایش پیدا کردند.

از دیگر طبقاتی که بر اثر بحران‌های اقتصادی اجتماعی پس از جنگ به فاشیسم پیوستند طبقه متوسط بود. اعضای این طبقه را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد. ۱. خرده بورژوازی ۲. کارمندان و حقوق‌بگیران بخش خصوصی و دولتی. از نظر اقتصادی نخستین زیانی که این دو گروه از جنگ دیدند از دست دادن پس‌اندازهایشان بود. اعضای این طبقه در ایتالیا و آلمان بر اثر شور ناسیونالیستی دوران جنگ پس‌اندازهای خود را بعنوان قرضه دوران جنگ به دولت سپردند ولی در پایان جنگ متوجه شدند که پس‌اندازهای خود را از دست دادند. علاوه بر این خرده بورژوازی هم از سوی سرمایه‌داری بزرگ که با فروشگاه‌های زنجیره‌ای و کارخانه‌های خود عرصه رقابت را برای خرده بورژوازی تنگ کرده بود، در معرض خطر و نابودی قرار داشت و هم از طرف تشکیلات و سندیکاهای کارگری (۳۹). لذا این گروه‌ها به سوی فاشیسم که شعار مبارزه برای نابودی هردو جریان یعنی سرمایه‌داری بزرگ و تشکیلات کارگری را می‌داد جذب می‌شدند.

کارمندان بخش‌های دولتی و خصوصی که طیف عظیمی از طبقه متوسط را تشکیل

می‌دادند پس از جنگ با از دست دادن پس‌اندازهای خود دچار فقر شدند که این مسأله بشدت بر پرستیز اجتماعی آنان لطمه زد. با این وجود آنان همچنان به جایگاه ویژه طبقاتی و تفاوت خود با طبقه کارگر تأکید داشتند و از آنجا که برخلاف طبقه کارگر دارای تشکیلات و سندیکاهای منظمی نبودند تا در سایه آن به منافع طبقاتی خود دست یابند؛ به موقوفیت‌های کارگران در این زمینه با چشم حساس‌تر می‌نگریستند، و از آن‌ها کینه به دل داشتند (۴۰). لذا از آنجایی که فاشیسم وعده مبارزه با تشکیلات کارگری را می‌داد، به فاشیسم پیوستند. همچنین فاشیسم به استخدام گروه‌های زیادی از افراد این طبقه، بعنوان کارمند در بخش‌های دولتی و حزبی می‌توانست جاذبه‌های اقتصادی برای این افراد داشته باشد.

گروه دیگری که به سوی فاشیسم گرایش پیدا کرد. بخشی از سرمایه‌داری بزرگ بود. از نظر اجتماعی این گروه در معرض یک خطر انقلابی قرار داشت. این خطر از سوی تشکیلات و سندیکاهای کارگری بود. این خطر به گونه‌ای بود که حتی در ایتالیا کارگران به اشغال کارخانه‌ها پرداختند و با تشکیل گروه‌های تحت عنوان گارد قرمز در صدد به دست گرفتن اداره کارخانه‌ها برآمدند (۴۱). لذا از آنجایی که فاشیسم سر مبارزه با کمونیسم و تشکیلات کارگری داشت، برای سرمایه‌داری بزرگ دارای جذابیت‌های اجتماعی - اقتصادی بود. به همین خاطر سرمایه‌داری بزرگ برای نجات خود از این خطر به فاشیسم دست اتحاد داد. همچنین فاشیسم با شعارهای امپریالیستی میلیتاریستی خود که با منافع اقتصادی سرمایه‌داری بزرگ مطابقت می‌کرد زمینه را برای اتحاد هرچه بیشتر فاشیسم با سرمایه‌داری بزرگ فراهم کرد.

#### ۴. زمینه‌های روانی پیدایش فاشیسم

عوامل روانی پیدایش فاشیسم خود ریشه در عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارند. همانگونه که قبلاً در مبحث زمینه‌های سیاسی پیدایش فاشیسم ذکر شد تاییج جنگ جهانی برای مردم دو کشور نه تنها رضایت‌بخش نبود، بلکه نارضایتی مردم این دو کشور را به همراه داشت. عدم تحقق خواسته‌های مردم دو کشور از جنگ که مدام از سوی دولتمردان این دو کشور تبلیغ می‌شد، سرشکستگی و سرخوردگی شدیدی را به همراه داشت که تأثیرات روانی عمیقی بر آن‌ها به جای گذاشت (۴۲). مردم هر دو کشور احساس تحییر می‌کردند و غرور ملی شان جریحه‌دار شده بود. اگرچه در هر دو کشور

شکست‌ها به گردن این و آن انداخته شده بود (مثلاً در آلمان شکست را ناشی از خیانت یهودیان و سوسیالیست‌ها و یا در ایتالیا شکست را ناشی از بی‌کفایتی و خیانت سیاستمداران می‌دانستند) ولی این بهانه‌جویی‌ها موجبات آرامش روانی آن‌ها را فراهم نمی‌کرد. در این شرایط مردم به فکر انتقام از عاملین شکست بودند. انجام این کار باعث آرامش و احیای مجدد غرور ملی آن‌ها می‌شد. درچنین شرایط روانی فاشیسم و نازیسم با شعارهای نظیر نژاد برتر، احیای امپراطوری‌های روم و ژرمنی رایش، انتقام از عاملین شکست در جنگ و شعارهای از این دست موفق به جذب افکار عمومی شدند.

دومین عامل روانی پیدایش فاشیسم را باید ناشی از ترس بیش از حد مردم ایتالیا و آلمان از افزایش فعالیت‌های احزاب سوسیالیستی و سندیکاهای کارگری دانست. چنین ترسی بیش از همه در میان دو طبقه سرمایه‌داری بزرگ و طبقه متوسط وجود داشت (۴۳). ارنست مندل در کتاب تقدیم و بررسی تئوری‌های فاشیسم به نقل از توراتی می‌آورد: «در نتیجه زیاده‌روی‌های بسیار بچه‌گانه ناشی از روحیه بشویک پرستی، احساس ترس واقعی و عمیق در طبقات حاکم ریشه دوانده بود و این احساس در لحظه‌های معینی به خاطر هراس از دست دادن امیتازاتشان شدت بسیار می‌یافتد. پس نتیجه منطقی آن است که بدون این نوع رفتار امکان همکاری میان فاشیست‌ها و توانگران وجود نداشت» (۴۴). در میان طبقه متوسط بویژه طبقه متوسط فروdest هم این احساس ترس به نوع دیگری وجود داشت زیرا در حال از دست دادن موقیت اجتماعی خود بودند. این طبقه تا قبل از جنگ می‌توانست نسبت به طبقه کارگر احساس برتری کند ولی پس از جنگ و مخصوصاً پس از وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه آبرو و اعتبار طبقه کارگر پیشی گرفت. در نتیجه به نسبت از اعتبار طبقه متوسط کاسته شد. دیگر طبقه‌ای نبود. تا طبقه متوسط در او به چشم فروdest بنگرد (۴۵). لذا در چنین شرایطی فاشیسم که داعیه مبارزه با سوسیالیسم و تشکیلات آنها را داشت می‌توانست به احیای پرستیز طبقه متوسط کمک کند و با سرکوب آن‌ها سرخوردگی طبقه متوسط را از بین ببرد. بدین ترتیب فاشیسم انگیزه‌های روانی برای پیوستن طبقه متوسط و سرمایه‌داری بزرگ به جنبش خود را ایجاد کرده بود.

سومین عامل روانی پیدایش فاشیسم ناشی از ابهام موجود در جامعه سرمایه‌داری صنعتی بود، که نتیجه این ابهام عجز فردی در برابر قدرت‌های پنهان و ایجاد نوعی

ترس در فرد بود که وی در واکنش وادر به جستجو برای یافتن پناهگاهی مطمئن می‌کرد. در چنین شرایطی این انسان ترس‌زده، نجات خویش را در تعیت و فرمانبرداری از یک مرجع کاملاً مقتدر می‌بینند که این امر می‌تواند یا بصورت احراز هویت با یک جمع قدرتمند و یا یک رهبر معین تجلی کند (۴۶).

در چنین شرایطی بود که ایدئولوژی فاشیستی توانست با تأکید بر قدرت، هویت، اطاعت، انضباط، رهبری، عظمت ملی، همبستگی و اجزاء ناشی از آن، التیامی بر وحشت ناشی از مدرنیسم صنعتی عرضه دارد. به همین خاطر جنبش اجتماعی فاشیسم را در همه جا افرادی در برمی‌گرفت که از نظر اجتماعی در نالمنی و درمعرض تهدید و افول بودند و نسبت به تحرک اجتماعی در جامعه مدرن صنعتی و درهم شکستن شوونات ثابت جامعه سنتی واکنش نشان می‌دادند.

#### نتیجه

به طور کلی و در یک جمع بندی می‌توان اینگونه عنوان کرد که شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم برد و کشور ایتالیا و آلمان زمینه را برای شکل گیری و پذیرش جنبش فاشیسم ایجاد کرد. سرخوردگی‌های سیاسی و تحقیر غرور ملی که نتیجه آن نارضایتی از حکومت‌های لیبرال بود به لحاظ سیاسی و فشارهای اقتصادی ناشی از جنگ بر مردم و عدم تحقق خواسته‌های امپریالیستی سرمایه داری مخصوصاً در آلمان به لحاظ اقتصادی و ترس موجود در میان طبقه متوسط اعم از سرمایه داری کوچک و کارمندان و طبقه سرمایه داری بزرگ از جنبش‌های چپ و کارگری، مخصوصاً در ایتالیا زمینه را برای شکل گیری و پذیرش فاشیسم ایجاد کرد.

در چنین شرایطی بود که فاشیسم در اروپا سربر می‌آورد و در شعارهای خود برای حل تمام این مشکلات و بحران‌ها راهی ارائه می‌کند. در این شرایط آنچه که به کمک فاشیسم آمد برخورداری از حمایت سرمایه داری بزرگ در دو کشور آلمان و ایتالیا است که فاشیسم با شعارهای میلیتاریستی - امپریالیستی خود و همچنین شعار مبارزه با جنبش‌های چپ برای آنها سودمند بود این مساله زمینه ساز همکاری فاشیسم با سرمایه داری بزرگ و کلید فهم چگونگی شکل‌گیری و قدرت گرفتن جنبش‌های فاشیسم در اروپایی پس از جنگ مخصوصاً دو کشور مذکور است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. پیرن، راک، جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر، ترجمه رضا مشایخی، تهران، ابن سينا، ج ۱، ص ۶۳. همچنین: رابرт تی السون، جهان میان دو جنگ، ترجمه همایون حبیله وند مقدم، تهران، سرنا، ۱۳۹۳، ص ۲۸.
۲. تایپتون، فرانک ب، و رابرт آلدربیج، تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپا، ترجمه کریم پیرحیاتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۴۰۰.
۳. البه این مورد درباره کشورهای مغلوب صادق نیست.
۴. تایپتون و آلدربیج، همان، ج ۱، ص ۲۰۵.
۵. همان، ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۶.
6. William A. Smith. *20 Century Of Fascism*. New York. Thor Publication. 1975. P. 8.
۷. دولتشاهی، اسماعیل، تاریخ تمدن، تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۵۷، ص ۱۸۲.
۸. کلاف، شهر. د، و دیگران، تاریخ اقتصادی اروپا ۱۹۱۰-۱۹۵۰، ترجمه محمد حسین وقار، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۸، ص ۱۳۲.
۹. تایپتون و آلدربیج، همان، ج ۱، ص ۳۶۳.
۱۰. دولتشاهی، همان، ص ۱۸۳.
11. Facio
12. Facies
۱۳. هاشمی، ف، م، «فاشیسم، دیروز و امروز»، مجله چیستا، دوره ۱۴، شماره ۱، مهر ۱۳۵۷، ص ۶۵.
۱۴. مک آیور، ر، م، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی رکنی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، ص ۲۹۴.
۱۵. تورلو، ریچارد، فاشیسم، ترجمه باقر نصیری، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۳۵.
۱۶. فرر، زان کلود، سالکان ظلمات، ترجمه هوشنگ سعادت، تهران، صفیعلی شاه، ۱۳۶۴، ص ۲۴-۲۵.
۱۷. بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۷.
۱۸. کونل، راین هارد، لیبرالیسم، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، تهران، توسع، ۱۳۵۴، ص ۱۴۳.
19. Roy. c. Macridis, *Contemporary Political Ideologies*, London, 1989, p.195.
20. Smith, *Ibid*, p. 7.
21. *Ibid*, p. 7-8.
۲۲. کونل، ص ۸۳.
۲۳. صادقی، علی، ایدئولوژی و روابط بین‌الملل، تهران، قومس، ۱۳۷۶، ص ۱۷۰-۱۷۱.
24. Smith, *Ibid*, p. 7.
۲۵. تایپتون و آلدربیج، همان، ج ۱، ص ۳۱۲.
۲۶. کونل، فاشیسم، مفر جامعه سرمایه داری از بحران، ص ۶۹.
27. Bruce Haddock, *A History of political thought*, Cambridge, published by Polity Press, 2005, p.120.
28. John Clarke Adams and Paolo Barile, *The government of republican Italy*, London, George Allen & Unwin LTD, P.39.

۲۹. بولانزاس، نیکولاوس، فاشیسم و دیکتاتوری، ترجمه احسان، تهران، آگاه، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۸۸.
۳۰. کونل، فاشیسم، مفر جامعه سرمایه داری از بحران، ص ۷۴-۷۷.
۳۱. کنده‌ی، بل، پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالرضا غفارانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۴۱۲.
۳۲. نایتون و آلدربیچ، همان، ج ۱، ص ۳۱۲.
۳۳. پالمر، رابرт روزول، تاریخ جهان نو، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ص ۵۶۴.
34. Rordick Stackelbeg. Hitler's Germany. London. Routledge. 1999. p.69-74.
۳۵. بنامشن، ژاک، جهان میان دو جنگ، ترجمه مهدی سمساری، تهران، سازمان انتشارات اشرافی، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۲۶۱.
۳۶. شوارتس متل، ج. ج، ساختارهای قدرت، ترجمه ناصر جمالزاده، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ۳۱۳.
۳۷. اندره، وینست، ایدنولوژی‌های سیاسی مدرن، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸، ص ۲۰۳.
۳۸. آلاردیس، گیلبرت، جایگاه فاشیسم در تاریخ اروپا، ترجمه حشمت‌الله رضوی، تهران، کیهان، ۱۳۷۱، ص ۲۹.
۳۹. کونل، فاشیسم، مفر جامعه سرمایه داری از بحران، ص ۱۷.
۴۰. همان، ص ۱۸.
41. Aderian Lyttelon, "The Fascism Take Over", History of 20 century, no 30, London, Purnell & Sons Lta, 1968, p.1073.
42. Adams & Barli, Ibid, p. 39- 41.
43. Macridis, Ibid, p. 196.
۴۴. مندل، ارنست، نقد و بررسی تئوری‌های فاشیسم، ترجمه ب. صادق، تهران، تدر، ۱۳۵۹، ص ۱۸.
۴۵. فروم، اریش، گریز از آزادی، ترجمه عزت ا. فولادوند، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶، ج ۴، ص ۳۱۶.
۴۶. کونل، فاشیسم، مفر جامعه سرمایه داری از بحران، ص ۳۷.